"جواہر میوزیم"
کتب خانہ مخطوطات اسلامیہ کالج
اٹاوہ۔

نمبر سلسلہ	نمبر کتاب	نام کتاب	زبان	کیفیت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد وآله اجمعین

اما بعد چون اکثر صیغ افعال و اسماء از کلمات عرب بر
اوزانی هستند که آنها را مبتدیان در ظاهر خلاف
اوزان مشهوره صیغ افعال و اسماء می‌شمارند حال آنکه
خلاف نیست و وجهش آنست که همزه و حروف علت
یعنی واو و یا و الف و اجتماع دو حرف یک جنس هرچه
باشد از جمله حروف تهجی بر السنه عرب ثقیل بودند
لهذا ایشان در حروف مذکوره تغیرات و تصرفات بسیار

نمودند بنابر آن اوزان صیغ دیگرگون شد از چند جهت
صرفیان چند بیان نموده برای تغییرات و تصرفات که از
عرب در حروف مذکوره به وقوع آمده ضوابط چند
بر آن داد نهایتی از استنباط از ضوابط مذکور را فقط تا اشنا باشی
که حقیقت بنا بر اوزان تحالت اوزان افتاده باشد بر طرف
کرده دهر گاه دریافت آن ضوابط موقوف است
بر اصطلاحات چند لهذا اولا آن اصطلاحات بیان کرده
می آید بدانکه کلمات عرب چهار قسم اند یکی صحیح و آن
کلمه ایست که از حروف اصلی آن همزه و حرف علت و دو
حرف متجانس نبود دوم مهموز و آن کلمه ایست که

از اصولش همزه بود پس اگر همزه در فاء آن کلمه بود
همزه فا گویند چون أمر و أبل و اگر در عین آن کلمه بود
همزه عین نامند چون سأل و رأس و اگر در لام
آن کلمه بود همزه لام خوانند چون قرأ و برء
و اجتماع دو همزه اصلی اگرچه در بعض لغات یافته اند
مانند أأجّ چون بسیار نادر بود آنرا در شمار نیاورده
برای آن بابی ننهادند و اجتماع سه همزه اصلی در یک
کلمه یافته نشده سیم معتل و آن کلمه ایست که در
اصولش یکی از حروف علت بود پس اگر یک حرف
علت دارد آنرا مفرد و معتل یک حرفی گویند و چون

حروف اصلی فا و عین و لام او یا البته معتل بیک حرفی [illegible]
خواهد بود معتل فا که آنرا مثال نام کرده اند بدین جهت
که بسبب قلت تعلیل مانند صحیح است چون وعد و وزن
و معتل عین که آنرا اجوف نیز گویند چرا که عین آن
اکثر [illegible] یا کلمه گاه اکثر [illegible] شود [illegible] اجوف مثل
خوف و قول و معتل لام که آنرا ناقص گویند بسبب
آنکه آخر [illegible] حرف علت [illegible] آخر [illegible]
گویی کلمه را تمام [illegible] چون [illegible] و اگر کلمه دو حرف
علتست و او را آنرا لفیف [illegible] و معتل دو حرف [illegible]
معتل دو حرفی [illegible] فعلست حرفی و یکی را جدا
و قاموس

بفارسی بود آخر لفظ مفروق گویند چون ولی و وحی

و اگر هر دو حرف علت متصل در قرین یکدیگر باشند

آخر لفظ مقرون گویند مانند [illegible] و [illegible]

طی آنکه تا در میان حرف علت نبود تو [illegible] دیگر

آنکه [illegible] و [illegible] [illegible] و طی [illegible]

چون قسم اول قابل او [illegible] است چنانچه فعل [illegible]

قسم ثانی را بعد ازان صرفیان لفیف مقرون را قسم

نکردند و اجتماع سه حرف علت در لفظ واو و یای

از کلمات عربی یافته نشد بنابر صرفیان آنرا در شمار

نیاوردند و برای آن اسمی مقرر نکردند چهارم مضاعف

و آن کلمه ایست که از اصولش دو حرف متجانس بود
هر دو باهم متصل باشند یا منفصل پس اگر مضاعف
ثلاثی است چون حروف اصلی سه اند بسه صورت
خواهد آمد فا و عین یک جنس چون ددن یا فا و لام
یک جنس مانند قلق یا عین و لام یک جنس چون سبب
هر دو صورت اول قلیل الوقوع است و سوم کثیر الوقوع
و تجانس هر سه حرف اصلی کو که در بعضی الفاظ مانند ققق
یافته می شود اکثر صرفیان آنرا اعتبار نکرده و در تعریف
مضاعف چنین گفته اند که مضاعف ثلاثی آنست که از جمله
اصولش دو حرف متجانس بود چنانچه دانستی و اگر مضاعف

رباعی

باعی است ضرور است که فا و لام اول یک جنس باشد
ین و لام ثانی یک جنس بود چون زلزل پس اقسام
ات از روی تقسیم اول چهار است صحیح و مهموز و معتل
مضاعف و اگر این اقسام را نیز قسمت نمایند یا
زده قسم شود صحیح مهموز فا مهموز عین مهموز لام
معتل فا معتل عین معتل لام لفیف مفروق لفیف
مقرون مضاعف ثلاثی مضاعف رباعی باید دانست
ه از اقسام مذکوره بعض با بعض دیگر در یک کلمه جمع
توانند شد چنانچه لفظ آوی که مهموز فا و هم اجوف است
اَوَی که مهموز فا و ناقص و آبّ که مهموز فا و مضاعف

و ثالث که مثال و مهموز عین [illegible] مهموز [illegible]

ناقص و دوم که اجوف و مهموز لام و [illegible] که مثال [illegible]

مهموز لام و دوم که مثال [illegible]

تفصیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مذکوره مدد کار باشد بدانکه چون فتحه را دراز کنند الف
پیدا می شود و چون کسره را دراز خوانند یا پیدا می کردد
و چون ضمه را دراز نمایند واو پیدا می شود لهذا صرفیان الف
را وفق فتحه و اخت فتحه می نامند و یا را وفق کسره و اخت
کسره و واو را وفق ضمه و اخت ضمه می گویند و این
سه حروف را همیشه حروف علت گویند ساکن باشند
یا متحرک به حرکت ما قبل موافق آنها بود یا نه چنانکه
بیشتر دانستی و وجه تسمیه آنها بحروف علت آنست
که علت بمعنی بیماری است و بیماران عرب وقت
بیماری حروف ها بلفظ وای می کنند که مجموع

حروف واو والف ویا است یا آنکه آنها خود علامت دارند
که موجب تغییرات است بنا بر چنین بسیاری ان که احوال
آنها ساعت بساعت متغیر می‌شود این حروف سه گانه
نیز اکثر تغیر می‌یابند و هر یک از این سه حروف
حرف لین هم می‌گویند بشرطیکه ساکن باشند حرکت ما قبل
موافق آنها باشد یابد و وجه تسمیه بحرف لین آنست
که لین در لغت نرمی است و سهولت تلفظ این حروف
اگرچه بهر حالت ظاهر است اما بحالت سکون زیاد
می‌شود از حالت تحرک و نیز این حروف را مده و حروف
مد گویند و شرطیکه آنها ساکن باشند و حرکت ما قبل

موافق

موافق آنها بود و وجه تسمیهٔ آنها بهمزه و حروف مد آنست که
پیشتر ذکر کرده شد یعنی الف بدرازی فتحه و یا بدرازی
کسره و واو بدرازی ضمه حاصل می شود و مد در لغت
بمعنی درازی است هرگاه اکثر در کتب صرف اطلاق
الف بر همزه می آید چنانچه همزهٔ وصل را الف وصل
گویند و همزهٔ حمرا را الف ممدوده خوانند و همزه در اول
کلمه همیشه بصورت الف نوشته می شود و در اوسط و آخر کلمه
بصورت حرف علت موافق حرکت همزه یا موافق حرکت
ما قبل همزه ترقیم می یابد پس مبتدیان را میان
الف و همزه اشتباه می افتد بنا بران فرق میان هردو

بیان کردن ضرور است و آن فرق این است که آنچه
بصورت الف نوشته شده باشد اگر ساکن است
در وی درشتی زبان خوانده می شود آن الف است چنانچه
در پا و لا و شعار سبا و مفتاح مثلا و اگر متحرک است چنانچه در
آمر یا ساکن با درشتی در تلفظ چون رأس آن همزه است
و نیز الف در فعل و اسم هرگز حرف اصلی نمی شود بخلاف
همزه که آن حرف اصلی در فعل و اسم هر دو می شود
پس باین اعتبار میان همزه و الف تمیز بخوبی آن وجه
تمیز حاصل است و از جمله الفاظ مصطلحهٔ ترقیم همزه مرققه
مخففه است و آن عام و شامل است همه اقسام

تغییرات را که در همزه و حروف علت و حروف متجانسه واقع شود

و چون عرب این تغییرات احداث کرده اند جهت رفع

ثقلی که در همزه و حروف علت و حروف متجانسه بر

زبانهای خود ها یافتند صرفیان آنرا تخفیف نام

نهند که تخفیف در لغت بمعنی سبک گردانیدن است و آن

را [illegible] است اسکان و آن دور کردن حرکت باشد

حرفی نقل آن بحرفی دیگر یا باسقاط یعنی بدون نقل

تحریک و آن حرکت دادن است یکی را از دو ساکن

حذف و آن انداختن حرف بود زیادة و آن

فزودن حرف بود ابدال و آن آوردن

حرفی بود بجای حرفی یا حرکتی بجای حرکتی تسهیل که
آنرا بین بین نیز گویند و آن خواندن همزه بود میان مخرج
همزه و مخرج حرفی که موافق حرکت همزه بود یا میان
مخرج همزه و مخرج حرفی که موافق حرکت ما قبل همزه بود
اول را بین بین قریب گویند و دوم را بین بین بعید
قلب و آن تقدیم و تاخیر است میان دو حرف اعلال
و تعلیل و آن تخفیف حرف علت بود بر وجهی که روی دهد
ادغام و آن یکبا خواندن است دو حرف متجانس را و آنرا
تشدید نیز گویند و معنی ادغام در لغت لگام در آوردن است در
دهن اسپ و معنی لغوی دیگر الفاظ مصطلحه مذکوره
ظاهر

ماهر است و وجه تسمیهٔ ماهر یک باشد که قابل دریافت قوانین شده

اکنون در قوانین هر سه قسم شروع کرده می‌شود

باید دانست که تمامی قوانین تخفیف همزه و اعلال

و ادغام که در این رساله نوشته می‌شود موافق قول مشهور است

جهت احتراز از انتشار خاطر مبتدیان شروط قواعد گذاشته شد.

قوانین تخفیف همزه و آن چهار وجه است

ابدال و تخفیف و زیاده و تسهیل اما چون اکتساب قوانین زیاده

تسهیل مبتدیان را از تحصیل ضروریات باز میدارد

را بر کتب مطولهٔ علم صرف حواله نموده بتشریح چند قوانین

تخفیف همزه متعلقه با بدال و حذف پرداخته می‌آید

همزهٔ منفرد اگر ساکن بود و ماقبلش متحرک بیکی از حرکات
ثلاثه جائز است که آنرا بحرفی موافق حرکت ماقبلش بدل نمایند
چون راس و بوس و بیر که در اصل رأس و بؤس و بئر بود

۲ همزهٔ منفرد متحرک اگر ماقبلش واو یا یاء ساکن
زائد بود جائز است که همزهٔ مذکور را بحرفی مجانس
ماقبلش بدل نمایند پس ادغام کنند چون مقروّة و خطیّة
و افیّس که در اصل مقروءة و خطیئة و افیئس بود

۳ همزهٔ منفرد متحرک اگر ماقبلش حرفی ساکن بود
سوای آنچه در قاعدهٔ دوم گفتند جائز است که حرکت
همزه را نقل کنند بماقبل و بعد از آن همزه را حذف نمایند

چون

چون ایمان و آمن و آخر چیزی که در اصل ایمان بوده

و أأمن و أأخر بوده یا در اسم که اول آن همزه [illegible]

همزه ساکنه را بدل نمودن واجب است

۲ همزه مفتوحه اگر بعد حرف مکسوره یا مضموم افتد

یا را [illegible] که آن دو همزه در اول کلمه باشد در صورت

دوم آن چون میره و مؤن که در اصل مئره و مؤن بوده

۵ اگر دو همزه [illegible] که در آخر کلمه لازم آید ولی [illegible]

بوده دوم ساکن واجب است همزه دوم را

موافق حرکت همزه اول بدل نمایند چون آدم

و اوادم [illegible] که در اصل أأدم و أوادم بوده

۹ اگر در یک کلمه دو همزه متحرک باهم آیند یکی از آن
مکسور بود واجب است که همزهٔ دوم را یا بدل کنند چون
جائر و أیمّه که در اصل جائِئ و أأمّه بود در مثال اول
یا بقاعدهٔ از قواعد اعلال که خواهد آمد در بحث آن همزه بدل
شده و دو همزه جمع شدند و بدین قاعده همزهٔ دوم را
پس به یکی قاعدهٔ اعلال یا [illegible] در مثال
دوم بقاعدهٔ از قواعد ادغام که در بحث خود خواهد آمد أئمّه
شد همزهٔ دوم را بدین قاعده یا کردند أیمّه شد

۱۰ اگر در یک کلمه دو همزه متحرک باهم آیند و هیچ یک
از آن مکسور نبود واجب است که همزهٔ دوم را واو بدل کنند

چون

چون آوازه و آویزه که در اصل آوازه و آویزه بود

هرگاه دانستی احوال همزهٔ وصل از جمله مهمات

است ضرور افتاد که در آخر بحث تخفیف همزه گفته شود

چه مناسبتی تمام باین بحث دارد پس بدانکه تلفظ

بحرف ساکن که اول کلمه باشد بعضی محال شمرده اند

و بعضی دشوار دانند بهر حال عرب تلفظ بحرف ساکن ابتداءً

نمی کنند لهذا هر جا که حرف ساکن اول واقع شود برای سهولت

تلفظ در اول آن کلمه همزه زیاده می کنند و آنرا الف وصل

و همزهٔ وصل می نامند از جهت آنکه وصل را بمعنی

مصدری است و این همزه موصله است بحرف ساکن

تا تلفظش آسان گردد یا از جهت آنکه گر کلمه دیگر [illegible] آن

کلمه که همزه وصل در آنست چه ابتدا به همزه [illegible]

کلمه دوم که با هم پیوسته شود [illegible] گردد [illegible] حرکت

همزه وصل [illegible] الف و لام

حرف تعریف چون الحمد که مفتوح بود [illegible]

که لام ساکن [illegible]

و مجرد اگر همزه [illegible] همزه وصل است [illegible]

الافعال که همزه وصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنانچه در صورت دو حال در دلالت عالمیت اشتقاقی آن کلمه از فعلش کلمه دیگر
نمی‌رود چنانچه قال از قول است و بکار آنها از بعضی کلمه‌ها ساکن بود
با آنکه متحرک است چنانچه قال که در اصل قول بود و همچنین بناهم
اعلال که خواهد آمد متحرک است واو بناف که ساکن بود وقت
اعلال است از دو جهت عدم احتیاج که ابتدا به ساکن نمی‌باشد.

فوائد اعلال

بدانکه حرف علت نزد اهل صرف سه است واو و الف و یا و حرف علت را
الف و یا است و الف از جمله حروف علت است و تعلیل
اسم تعریف تغیر حرف اصلی کلمه آن یکی بتغییر داد
بالف ... تعلیل ... امثال بود

دو طور خواهد بود وادی و یائی   و اعلال بسه وجه

می شود اسکان و ابدال و حذف چنانچه اندک‌ها حفظ قوانین

آینده دریافت خواهد شد و از جمله قوانین اعلال آنچه دانستن

آن بشما بیان ضرور است در اینجا بیان کرده می شود

۱ الف و یا ساکن چون بعد ضمه واقع شود واجب است

که او واو بدل کرده شود چنانچه یُوقِنُ که در اصل یُیْقِنُ بود و ضُوْرِبَ

مجهول ضارب

۲ الف و واو ساکن چون بعد کسره واقع شود واجب است که بیا بدل

شود چون میزان که در اصل موزان بود و [illegible] جمع [illegible]

۳ واو یکه پس از الف است در فاعل مشتق و پیش از عین

کلمه بود

مکسور بود حذف کردند چون یَعِدُ که در اصل یَوْعِدُ بود
واکثر ایشان بعد حذف واو کسرهٔ عین را بفتحه بدل نمایند برای
مناسبت حرف حلقی که خاصه باب فتح است لیکن قیاسی
نیست چون یَقَعُ که در اصل یَوْقَعُ بود و چون واو
محذوف است از صیغه امر نیز چون عِدْ که در
اصل اوْعِدْ بود وآن بعد حذف واو همزه وصل بسبب
عدم احتیاج نیز افتاد و اشد است این فعل مصدر مثال که
واوی افتاده باشد چون بر وزن فِعْل بود که در الفاء
ساکن العین نیز واو افتد وعوض آن تا در آخر زیاده کرده
می شود وعین را کسره دهند چون عِدَة که در اصل وِعْد بود

۴ هر واو و یای که فاء کلمه باشد در باب افتعال ابدال آن به تاء واجب است
که تا بدل شود و در تاء افتعال ادغام یابد چون اتّقد و اتّسر
که در اصل اوتقد و ایتسر بود

۵ الف و واو و یای زائده که حرف دوم از کلمه بوده باشد چون
جمع آن کلمه بر وزن فواعل یا فواعیل یا تصغیر آن باشد
واجب است که آن الف و یا را بدل شود چون قائمه جمع قائمه
و قوائم جمع قائمه و قواعد جمع قاعده و تصغیر آن

۶ دو واو اگر در اول کلمه بهم آیند واجب است که واو اول همزه
گردد چون اواصل که در اصل وواصل بود جمع واصله

۷ هر واو و یا که متحرک باشد بعد فتحه الف واجب است
بالفتحه

بجانب بدل کرده شود چون قال و باع و دعا و رمی که
در اصل قول و بیع و دعو و رمی بود چون واو و یا
بقاعده مذکوره بالف بدل شود و بعد از الف هرگاه
حرفی ساکن بود آن الف بیفتد بسبب اجتماع دو ساکن که
در زبان عرب ثقیل است چون دعوا و دعت که در اصل
دعووا و دعوت بود

۸ هر واو و یا که در ثانی ماضی مجهول مکسور بود و
در معروف فش تعلیل یافته باشد کسره آنرا بجای ضمه
ما قبل برند و در این صورت اگر واو است بقاعده دوم
بیا بدل شود و اگر یا است بحال خود ماند چون قیل

وبیع که در اصل قول وبیع بود و بعد اجرای قانون مذکور اگر پس آن واو ویا حرفی ساکن بود آن واو ویا حذف بسبب اجتماع ساکنین چون قلن وبعن که در اصل قولن وبیعن بود هرگاه از عین ماضی ثلاثی مجرد قاعدهٔ هفتم یا هشتم حرف علت حذف گردیده باشد یا بود

یا ماضی مکسور العین بود فا آن فعل را مکسور خوانند واگر مضموم چون قلن وبعن وخفن که در اصل قولن وبیعن وخوفن ماضی معروف بودند یا قولن وبیعن وخوفن ماضی مجهول

۹ هر واو ویا که متحرک بود ما قبلش ساکن واجب است که حرکت

که حرکت آنرا بما قبل دهند چون یَقُولُ و یَبِیعُ که در اصل
یَقْوُلُ و یَبْیِعُ بود و بعد اجرای قانون مذکور اگر دو
ساکن جمع شوند آن واو و یا را حذف نمایند چون یَقُلْنَ
و یَبِعْنَ که در اصل یَقْوُلْنَ و یَبْیِعْنَ بود و چون این قاعده
در اسم مفعول ثلاثی مجرد جاری شود ضمه مفعول را
بکسره بدل کنند اگر حرف علت یا بود نه واو چنانچه در
مَبْیُوع مَبِیع می خوانند و در مَقْوُول مَقُول

۱۰ هرگاه بر قاعدهٔ نهم عمل نمایند و حرکت آن واو
و یا فتحه بود آنها را با الف بدل نمایند و چون اجتماع
دو ساکن شود الف بیفتد چون اَقَال و اَبَاع و یَقُلْنَ

یَقُولُ که در اصل یَقْوُلُ و یَبِیعُ در یَقْوُلُ و یَبْیِعُ بود

- و اگر این قانون در مصادر باب افعال و استفعال
جاری شود بعد حذف الف که عوض واو و یا است در
آخرش تا زیاده نمایند چون اِقامة و اِستِقامة که در اصل
اِقْوام و اِسْتِقْوام بود

۱۱ واو یکه متحرک بعد کسره در عین مصدر اجوف
و در فعلش تعلیل یافته باشد واجب است که بیا
بدل شود چون قِیام و سِیادة که در اصل قِوام
مصدر قام و سِوادة مصدر ساد بود. همچنین هر واو
متحرک که بعد کسره در عین صیغه جمع بود و در واحدش
تعلیل

تفاعیل یافته باشد یا در واحد ساکن بود و در جمع قبل الف
افتد واجب است که آن واو یا بدل شود چون دیم
و حیاد و ریاض که در اصل دِوَم جمع دیمه اصله دومه
و حواد جمع جیّد و رواض جمع روضه بود

١١ هر واو و یا که در کلمه بر وزن فاعل بعد الف
افتد و در فعائل تفاعیل یافته باشد واجب است که همزه کردد
چون قائل و بائع که در اصل قاول و بایع بود

١٢ اگر دو حرف علت پیش و پس الف در جمع که
وزن فواعل است افتد واجب است که آخرین همزه کردد
چون بوائع و اوائل که در اصل بوایع و اواول بود

همچنین همزهٔ زائده چون بعد الف جمع که بر وزن

فعائل است واقع شود واجب است که بهمزه بدل کردد چون

رسائل و فضائل و عجائز که جمع رساله و فضیله و عجوز است

۱۴ هرجا که واو و یا بهم آیند و اول این ساکن بود

واجب است که واو را یا کنند و یا را در یا ادغام چون سیّد

و ایّام که در اصل سیود و ایوام جمع یوم بود و اگر قبل

واو و یاء مذکور ضمه بود و بعد اجرای قانون ضمهٔ ما قبل را

بکسره بدل نمایند چون مَرمِیّ که در اصل مَرمُوی بود

۱۵ اگر یا در عین الفاظیکه بر وزن فُعَّل صفت مشبهه و یا فُعْل

و فُعلان صیغهای جمع است واقع شود و ضمهٔ ما قبل آن بکسره

بدل

بدل شود چون حَیَاءٌ و عُتِیٌّ و بُغْضان که در اصل
حَیَایٌ و عُتُوٌّ جمع اعتی و عتیا و بغضان جمع اُبغُض بود

۱۶ واو یکه حرف سوم از کلمه بود چون بسبب زیادتی
حرف چهارم یا زیاده گردد و ما قبل آن مفتوح بود واجب است
که آنرا بیا بدل نمایند بعد از آن یا بقاعدهٔ هفتم بالف
بدل شود و اگر دو ساکن جمع شوند آن الف بیفتد چون یُدعیٰ
و یُدعَیَانِ و یُدعَوْنَ که در اصل یُدعَوُ و یُدعَوَانِ و یُدعَوُوْنَ
بود در صیغهٔ اول بعد اجرای قانون مذکور یا را بقاعدهٔ
هفتم بالف بدل کردند و در سیوم یا با الف بدل شد و افتاد

۱۷ واو یکه بعد کسره در لام کلمه بود واجب است که بیا

بدل شود چون وُعِیَ که در اصل وُعِوَ بود

۱۸ هر حرف علت که در لام کلمه مضموم واقع شود و ما قبلش
مکسور بود حرکت آنرا بما قبل دهند بعد و سلب کردن حرکت ما قبل
که از پیشتر بوده اگر بعد آن واو جمع بود و اگر نه بتخفیف در اجتماع
اجرای این قانون اگر دو ساکن جمع شوند آن حرف علت
حذف شود چون یَرْمُونَ وَ خَشُوا و اگر در اصل یَرْمِیُونَ و خَشِیُوا بود

۱۹ هر حرف علت که در لام کلمه مضموم بود چون
ما قبلش مضموم باشد حرکت آنرا حذف کنند و بما قبل
ندهند و اینجا هم اگر اجتماع دو ساکن شود آن حرف علت
حذف شود چون یَدْعُو و یَدْعُونَ که در اصل یَدْعُوُ
و یَدْعُوُونَ

— چون یَدْعُوُونَ بود

۲۰ یا حرف علت که در لام کلمه مکسور بود و ما قبلش
مضموم حرکت آنرا بما قبل دهند اگر بعد آن یا و واو بود و اگر نه
حرکت آنرا حذف نمایند و بما قبل نه دهند و در اینجا نیز اگر
اجتماع ساکنین شود حرف علت بیفتد چون تَدْعِیْنَ
که در اصل تَدْعُوِیْنَ بود

۲۱ یا حرف علت که در لام کلمه مکسور بود و ما قبل آن
نیز مکسور حرکت آنرا حذف نمایند و بما قبل نه دهند و در اینجا
نیز بسبب اجتماع ساکنین حرف علت بیفتد چون تَرْمِیْنَ
که در اصل تَرْمِیِیْنَ بود

۳۳ هر واو و یا که در آخر اسم بعد ضمهٔ اصلی بود ضمهٔ ماقبل
را بکسره بدل نمایند بعد از ان اگر واو است بقاعدهٔ مذکور
بیا بدل شود و در انجا نیز اگر دو ساکن جمع شوند حرف
علت حذف شود چون تقلنسی که در اصل تقلنسو بود

۳۴ اگر دو واو در آخر جمع بر وزن فعول بود و ماقبل
[illegible] باشد ضمهٔ ماقبل بکسره بدل شود [illegible]
بیا چون دلی که در اصل دلوو بود

۳۵ هر واو و یا که در آخر [illegible] بود [illegible]
[illegible]

۳۶ هر حرف علت که در آخر [illegible]

جمله یا از آن صیغهٔ امر چنانکه گذشت یا صیغهٔ تثنیه و جمع
حاضر و غایب و واحد مونث حاضر و مؤکد بنون تاکید بود
آن حرف علت نیفتد چون لم یقعا و لا تقعا و لم یرمیا و ارمیا
که لام جازم بر یخشون و یرمین آمد و صیغهٔ امر از تخشون و ترمین
ساخته شد . هرگاه در قوانین مذکوره احتیاج بحذف حرف علت .
بسبب اجتماع ساکنین پیشتر شده چنانکه در اکثر قواعد
گذشت آمده پس بدانکه میان حروف الفاظ بسبب اجتماع ساکنین
اولا باید دانست که اکثر اوقات در اسمای ساکن آخر اولی
ساکن را کسره دهند خواه در آخر کلمه آمده باشد
اول ساکن [illegible] آن در ... و کسره دهند

کسره است که در وقت ضم حروف آخری [illegible] باشد

باشد پس بدانکه دو ساکن در یاد و در لغت عرب

خوانده نمی شود مگر در چند جا که تفصیلش این است

۱ اول آنکه التقای دو ساکن با هم [illegible] در حالت وقف

واقع شود چون زید و دوات در وقت یا [illegible] حرکت کلمه

[illegible] چنانکه را [illegible] چون [illegible]

کلام [illegible] آخر کلام [illegible] خوانند و خاموش

می [illegible] شود [illegible]

[illegible] آن [illegible] او [illegible]

[illegible]

۴ صحیح است جمع دو ساکن که در یک کلمه باشند
و اول آنها حرف لین یعنی حرف علت ساکن بود و دوم
مدغم چون خاصّه و دُوَیْبَّه و نیز صحیح است جمع دو
ساکن که یکی ازان الف و دوم نون ثقیله بود چون
اِضْرِبانِّ و اِضْرِبْنانِّ . در غیر صور مذکوره اگر ساکن
اول مده است حذف کنند چون قُلْ که در اصل اُقْوُلْ بود
و ادْعُ و قاضٍ که در اصل اُدْعُوْ و قاضِیٌ بود و اگر ساکن
اول مده نباشد حرکت دهند اول را بیکی از حرکات ثلثه
چون قالَتِ اُمَّةٌ و قالَتُ اخْرُجْ و مِنَ اللّٰه و کالّتی و دوم
را چنانچه در قوانین ادغام اشاره آن دریافته خواهد شد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که ادغام گاهی میان متجانسین می شود و گاهی میان
غیر متجانسین لیکن در هر غیر متجانسین نمی شود بلکه هر گاه غیر
متجانسین دو حرفی باشند که جای برآمدن آنها از دهن
قریب یکدیگر بوده باشد و در صفتی شریک یکدیگر باشند و این
قسم را ادغام متقاربین گویند پس ادغام دو قسم
شد ادغام متجانسین و ادغام متقاربین مبحث اول
هر دو قسم آنچه بدان احتیاج اکثری افتد بیان کرده می آید
ا اگر دو حرف متجانس در یک کلمه آیند و اول آنها
ساکن بود ادغام واجب است مثال اثقلت و یکرتون
عدّ و حسبت وقصرتا و اثقل کدا ان عدتو تاتب
[illegible]

حرف و تقبیل بود

۲ اگر دو حرف متجانس در یک کلمه بهم آیند

و اول آنها متحرک بود و دوم یا متحرک بود بحرکت لازمی

یا ساکن بود بسکون وقف نیز ادغام واجب است

و درین صورت ادغام نمی شود مگر بتصرفی و آن اسقاط

حرکات از حرف اول متجانسین اگر ما قبلش متحرک است

یا حرف لین زائد و اگر نقل حرکت حرف اول

بما قبلش چون مدّ و عادّ و خویصّة و تمدّه که

در اصل مدد و عاید و خویصصة و تمددوا بود

۳ اگر دو حرف یا متجانس در یک کلمه بهم آیند و اول متحرک

باشد و دوم نیز متحرک است باشد و لیکن حرکت عارضی است پس ادغام
کردن و نا کردن هر دو جائز است و در صورت ادغام بیان
قمرشی که در قالوا و هم گفته شد مثل [illegible] چون لن نشر
القوم لمه داعی الی الهدی ائتنا او دو مکرر ادغام جائز است
دال اول هم واشد و همزه را حذف کنند جهت عدم احتیاج
۴ اگر دو حرف یک جنس در یک کلمه آیند و اول
متحرک بود و دوم ساکن بسکون غیر لازم سوای وقف
اینجا نیز ادغام کردن و نکردن هر دو روا است و در صورت
ادغام بیان حرف اکنده شد مثل [illegible]
ما حرکت ادا نماید کسره یا فتحه و ضمه نیز روا است اگر حرف

اول

اول متجانسین ضمه و اشمه باشد چون آمده و در اینجا چهار

وجه خوانده می شود مد مد مد آمده و در مثل احترز

سه وجه خوانده می شود احترز احترز احترز و در غیر صور

مذکوره و آن این است که اول متجانسین متحرک بود و دوم

ساکن یا ساکن وار [illegible] ادغام ممنوع است چون قددن

اگر دو حرف یک جنس در دو کلمه بهم آیند و اول

آنها ساکن بود سوای یده و دوم متحرک ادغام واجب است

چون لا [illegible] بکرا

اگر دو حرف متجانس در دو کلمه بهم آیند و هر دو ۹

متحرک باشند ادغام جائز است اگر ماقبل آنها متحرک بود

با حروف لبان چون اذ بی و ثوب بشیر که در اصل اذ بی بی
و ثوب بشیر بود و در هر دو صورت مذکوره آن این است که
دو حرف متجانس در دو کلمه بهم آیند و دوم ساکن
بود و اول ساکن بود یا متحرک ادغام صحیح است چون
اکرم امره و استلم امره این همه قوانین که گفته شد
مخصوص به تجانسین نیست و در متقاربین نیز جاری
است اگرچه امثله آن ذکر نیافت اکنون آنچه بیان می شود
مخصوص بمتقاربین است

ے اگر در باب افتعال یکی ازین چهار حروف
صاد و ضاد و طا و ظا پیش از تاء افتعال افتد

واجب است که تاء افتعال را طا بدل کنند پس

ادغام صاد و ضاد جائز است به تبدیل طا بجنس

ما قبل چون اصّبر و اضّطر که در اصل اصتبر بود

و اضّرب و اضطرب که در اصل اضترب بود

و ادغام طا واجب است چون اطّلب که در اصل

اطتلب بود و ادغام ظا جائز است به تبدیل ظا بطا

یا بالعکس چون اظّلم و اطّلم و اظطلم

که در اصل اظتلم بود

۸ اگر در باب افتعال یکی ازین سه حروف دال

و ذال و زاء پیش از تاء افتعال افتد واجب است

کما افعال را با افعال بعد از آنکه در او قیام دال.

واجب است چون از آنکه در اصل از آن بود

و او قیام فوال بجا شده است [illegible] ذال بعد از عکس

[illegible] از آن [illegible] از آن که در اصل از آن بود

و از قیام [illegible] جا شده است [illegible] دال بر او چون

از آن [illegible] که در اصل [illegible] بود

[illegible] افعال [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] دال [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

خواندن رواست هرگاه بعد ادغام بصورت ماضی باب
تفعیل می‌شود بنا بر رفع اشتباه عین را کسره خواندن
نیز جائز است چون خصّم و در اینجا وجوه دیگر است لیکن
شرح آن موجب ملال خاطر مبتدیان است بنا بر گذاشته شد
اگر بعد تاء تفعّل و تفاعل یکی از حروف دوازده‌گانه
که در قانون سابق مذکور شد واقع شود نیز جائز است
که تاء در دو باب مذکور بجنس ما بعد خود بدل شود
و ادغام کرده آید و در ماضی و امر و مصدر همزهٔ وصل آورده
شود چون تترّس و تثاقل و تطهّر و تدارک از
کما اتّرس و اثّاقل و اطّهّر و ادّارک نیز خواندن رواست

بعد اجرای این قانون صورت صیغه ها خلاف صیغهای
باب تفعل و تفاعل می شود چنانچه بعض صرفیان این هردو را
باب علیحده شمرده اند و ثلاثی مزید غیر ملحق بالف وصل
داخل کرده اند

۱۱ هرگاه لام آل پیش یکی از چهارده حروف بیاید
واجب است که تجنیس با بعد خود بدل شود اگر لام نباشد
و ادغام یابد و نامهای حروف چهارده گانه شمسیه
است و دریافت می توان کرد چون التاء والثاء والدال
والذال والراء والزاء والسین والشین والصاد
والضاد والطاء والظاء واللام والنون

ادغام

و ادغام لام ساکن سوای لام آل در را واجب است ۱۳
بعد تبدیل آن بارا و در دیگر حروف مذکوره در قاعده
یازدهم جائز چون بَل رَّانَ

هرگاه نون ساکن اگرچه تنوین باشد پیش ۱۴
از پنج حرف را و لام و میم و واو و یا باشد واجب است
که بعد بدل شود و ادغام یابد چون لَن نَّفعَلَ و مَن مَّعَكَ
و ادغام نون متحرک در حروف مذکوره جائز است چون
تؤمن رَّبِّ الْعالَمِين باید دانست که قواعد دیگر از تخفیف
همزه و اعلال و ادغام تا موجب ملال خاطر مبتدیان نگردد
گذاشته شد و باید دانست که علمای صرف واضع لغات

عرب نساخته بلکه تتبع احوال کلمات عرب نموده این قوانین مقرر

کرده اند بنابر بعضی کلمات بنظر خوانندگان خواهد آمد که

قانونی از قانونهای سابقه در آن کلمات یافته می شود لیکن

بدان قانون عمل نکرده اند پس این چنین کلمات را

علماء صرف شاذ می گویند چنانچه در حوکة قانون نهم

ودر استحوذ قانون دهم یافته شده و بدان عمل نکردند

بنابر این کلمات را شاذ باید گفت

تمام شد رسالهٔ تخفیف

همزه و اعلال

و ادغام